

تحلیل انقلاب لیبی و
چالش‌های فراروی حکومت
پساقدرت‌گرا از منظر بحران
هویت و آمریت



خلیل اله سردارنیا*

رضا عمویی**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

kh_sardarnia@yahoo.com

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز

** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۱/۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۲۲

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۹۰-۱۶۱.

چکیده

وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی اخیر در شمال آفریقا و خاورمیانه منجر به توجه فزاینده تحلیل‌گران به این پدیده‌های نسبتاً غیرمنتظره شد و وقوع چالش‌های سیاسی در مقابل این حرکت‌ها در دو سال اخیر نیز بر شدت توجه و بررسی‌های تحلیلی افزود. در این نوشتار، نگارندگان درصدد هستند با رویکرد روشی تبیینی جامعه‌شناختی سیاسی و تاریخی به این سؤالات پاسخ دهند که: انقلاب لیبی به لحاظ ماهوی چه تفاوتی با انقلاب مصر و تونس داشت؟ مهم‌ترین کنشگران در این انقلاب چه بودند؟ و مهم‌ترین چالش‌های سیاسی و اجتماعی انقلاب لیبی در حال حاضر چه هستند؟ در پاسخ به این سؤالات باید گفت انقلاب لیبی به دلایلی همچون ساخت اجتماعی ریشه‌دار قبیله‌ای - طایفه‌ای و چیرگی شدید پیوندهای مرتبط با این ساخت اجتماعی بر پیوندهای مدنی و ضعف شدید نهادهای مدنی دارای ماهیت متفاوتی با انقلاب‌های مصر و تونس بود. در این انقلاب، کنشگران قبیله‌ای و طایفه‌ای نقش مهم‌تری نسبت به کنشگران مدنی ایفا کردند. انقلاب لیبی در روند دموکراسی و دولت‌سازی مقتدر فراگیر و دموکراتیک با چالش‌های مهمی همچون: بحران هویت ناشی از تعارضات شدید قبیله‌ای، تعارضات اسلام‌گرایان با حکومت و بحران اقتدار یا آمریت و ناامنی ناشی از خشونت‌های کنشگران قبیله‌ای و اسلام‌گرایان تندرو سلفی مواجه بوده است.

واژه‌های کلیدی: انقلاب لیبی، چالش‌ها، بحران هویت، بحران آمریت، ناامنی، خشونت، کنشگران قبیله‌ای، اسلام‌گرایان

مقدمه

مدت‌ها منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل سنت دیرینه اقتدارگرایی و خودکامگی حکومت و مقاومت‌هایش در مقابل موج سوم دموکراسی، یک منطقه مستثنی در مقابل دموکراسی تلقی می‌شد. تا پیش از وقوع تحولات انقلابی اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، بسیاری از ناظران نسبت به امکان شروع حرکت‌های جدی برای دموکراسی بدبین بودند. وقوع انقلاب‌هایی با مشارکت گسترده مردمی و جوانان در شمال آفریقا و برخی کشورهای خاورمیانه عربی منجر به ایجاد بارقه‌های امیدبخش برای دموکراسی و تجدیدنظر در بسیاری از تحلیل‌ها پیرامون این منطقه شد. اما این انقلاب‌ها تاکنون به مردم‌سالاری نهادمند نینجامیده‌اند و شاهد انواع خشونت‌های گسترده بر مبنای تعارضات قومی - قبیله‌ای، مذهبی و ایدئولوژیک به‌ویژه بین سکولارها و اسلام‌گرایان و در نهایت مداخله نظامیان و شبه‌نظامیان در سیاست بوده‌اند؛ چنین شواهدی دوباره رویکردهای بدبینانه در مورد دموکراسی در این منطقه را زنده کرده‌اند.

انقلاب لیبی به دلایلی همچون: ساخت اجتماعی ریشه‌دار قبیله‌ای - طایفه‌ای، نقش‌آفرینی منفی و خصمانه قبایل اصلی در سیاست، نبود تحزب رقابتی و رسانه‌های آزاد، چیرگی شدید علقه‌ها و پیوندهای پیشامدرن قبیله‌ای - طایفه‌ای بر پیوندهای مدنی و ضعف شدید نهادهای مدنی، دارای ماهیت متفاوتی با انقلاب‌های مصر و تونس بود و در این انقلاب، کنشگران قبیله‌ای و طایفه‌ای و نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی آنان نقش مهم‌تری از کنشگران مدنی ایفا کردند.



انقلاب لیبی همانند همتایان خود در مصر و تونس به دموکراسی پایدار نینجامید و حکومت جدید یا پسااقتدارگرا در روند دموکراسی و دولت‌سازی



فراگیر، مقتدر و دموکراتیک با چالش‌های مهمی همچون بحران هویت ناشی از تعارضات شدید قبیله‌ای، تعارضات اسلام‌گرایان با حکومت، بحران اقتدار یا آمریت و ناامنی ناشی از خشونت‌های کنشگران قبیله‌ای و اسلام‌گرایان تندرو سلفی مواجه بوده است.

اما در مورد پیشینه بحث به اجمال باید گفت که در میان نویسندگان داخلی، تاکنون رویه غالب در تحلیل وقایع و رویدادهای اخیر خاورمیانه از جمله لیبی توجه به ابعاد سیاسی و تا حدی اقتصادی داخلی یا عوامل خارجی با تمرکز بر نقش‌آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای بوده است، لذا نقش عوامل قومی - قبیله‌ای داخلی و خواسته‌ها و نارضایتی‌های گوناگون آنها در بروز انقلاب‌ها یا جنبش‌های اخیر از ۲۰۱۱ به این سو یا چالش‌های سیاسی و اجتماعی در حکومت‌های پسااقتدارگرا از ناحیه ساخت اجتماعی قومی - قبیله‌ای مورد غفلت واقع شده است. البته در میان تحلیل‌گران خارجی، *ولفرام لچر* در مقاله‌ای با عنوان «خانواده‌ها، قبایل، و شهرها در انقلاب لیبی»، خاستگاه اجتماعی انقلابیون در لیبی، نقش شورای انتقالی در جریان انقلاب و دسته‌بندی‌های سیاسی در این شورا با عنایت به ساخت قومی - قبیله‌ای را مورد توجه قرار داده است.

در این نوشتار، نگارندگان درصدد هستند عمده‌تاً از منظر رویکرد روشی جامعه‌شناختی سیاسی، انقلاب لیبی را از منظری متفاوت با تأکید بر نقش کنشگران و رهبران قبیله‌ای و طایفه‌ای و نیز چالش‌های فراروی حکومت پسااقتدارگرا را از منظر بحران هویت، بحران آمریت و خشونت‌های عمده‌تاً قبیله‌بنیاد و منطقه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار دهند.

۱. ماهیت متفاوت جامعه‌شناختی انقلاب لیبی از انقلاب مصر و تونس

منطقه شمال آفریقا در سال ۲۰۱۱ در پی اعتراضات انقلابی مردم در تونس، شاهد آغاز دوره جدیدی در تاریخ سیاسی خود بود؛ دوره جدیدی که ویژگی بارز آن سقوط نظام‌های سیاسی اقتدارگرای پیشین در تونس، مصر و لیبی و نیز بروز چالش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قابل توجه بر سر راه تثبیت حکومت‌های پسااقتدارگرا است که در مصر به سقوط حکومت اسلام‌گرای *مرسی* انجامید و



امکان بروز جدی این چالش‌ها در دو کشور دیگر به تأثیر از مصر، بعید نیست. اما نگارندگان بر این باورند که چالش‌های سیاسی و اجتماعی در لیبی عمدتاً از ناحیه بحران هویت ناشی از جنگ قدرت بین قبایل شرق و غرب و خشونت فزاینده بوده است که به بحران آمریت و نظم انجامیده است. اما در دو کشور تونس و مصر از نوع چالش و منازعه بین نیروهای سکولار در طیف‌های ملی‌گرا، چپ‌گرا و لیبرال با نیروهای اسلام‌گرا با تمرکز بر سازمان اخوان المسلمین و النهضه بوده‌اند. بنابراین گرچه لیبی به تأثیر از دو همسایه خود به سمت فرایند انقلابی حرکت کرد، اما از منظر چگونگی ترکیب‌بندی مخالفان و گروه‌های معترض دارای تفاوت‌های قابل توجهی با همسایگان شرعی و غربی بود.

در تونس و به‌ویژه مصر به دلایلی همچون دیرینه بیش از دو‌یست سال نوسازی و تغییر و تحولات اجتماعی و اقتصادی و تعاملات با جهان غرب، از یک‌سو از نقش قبایل و طوایف در ساخت حکومت تا حد زیادی کاسته شد و حکومت گرچه دیکتاتوری و موروثی بود، اما آشکارا شکل و ماهیت قبیله‌ای نیافت؛ از سوی دیگر در این دو کشور به‌ویژه در مصر، فرهنگ دموکراتیک، آگاهی سیاسی و نیز نهادهای مدنی وجود داشتند که البته با محدودیت‌های سیاسی زیاد مواجه بودند. اما در لیبی نبودن شرایط فوق‌باعت استمرار ساخت سنتی قبیله‌ای اقتدارگرا و خودکامه و تعارض سیاسی قبایل منطقه شرق (بنغازی به‌عنوان مرکزیت جغرافیایی مخالفان) و غرب لیبی با مرکزیت طرابلس و قبایل متحد با قبیله قذافی بر سر قدرت سیاسی و منافع اقتصادی و اجتماعی شد تا از این رهگذر، قدرت سیاسی انحصاری را از چنگ قبیله حاکم یعنی خاندان قذافی درآورند. بنابراین با تحلیل تفاوت بین شعارهای انقلابیون در لیبی با شعارهای دموکراتیک و همه‌جانبه انقلابیون در مصر و لیبی می‌توان این تفاوت ماهوی در خاستگاه و نیروهای اجتماعی انقلابیون را دریافت.

در لیبی ماهیت اعتراضات، بیشتر از آنکه مرتبط با طبقه اجتماعی خاصی باشد، در پیوند با عنصر محوری قبیله‌گرایی بود و نقش سران قبایل در همان مراحل نخستین اعتراضات، برجسته و پراهمیت به‌نظر می‌رسید؛ بنابراین از زاویه‌های جامعه‌شناختی سیاسی همچون: ترکیب و نوع نیروهای اجتماعی شرکت‌کننده در

انقلاب، شعارها، اهداف و آرایش نیروهای سیاسی، کشور لیبی به دلیل ساخت عمیقاً سنتی و قبیله‌ای اجتماعی با همسایگان شرقی و غربی خود به‌ویژه مصر متفاوت بود. شعار مهم در این انقلاب همانا سقوط و کناره‌گیری معمر قذافی از قدرت بود که کنشگران قومی و قبیله‌ای و مدنی همه سر می‌دادند.^(۱) در انقلاب مصر، طبقه متوسط جدید، اقشار تحصیلکرده و نهادهای مدنی متعلق به آن، احزاب و جریان‌های اسلام‌گرا و ملی‌گرا و جوانان به‌صورت پرشور درخشیدند و تقاضاها و نیروهای اجتماعی با محوریت قبیله‌ای، محلی از اعراب نداشتند. در اهمیت نقش نهادهای مدنی باید گفت که، ۲۵ درصد از کل تشکل‌های جهان عرب در شهر قاهره به ثبت قانونی رسیده‌اند. گرچه در این کشور، نهادهای مدنی از آزادی عمل سیاسی کامل برای فعالیت اعتراضی برخوردار نبودند، اما حکومت، از ثبت آنها چندان جلوگیری نکرد و به‌صورت محدود اجازه فعالیت داد (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

این وضعیت درحالی است که در لیبی، استمرار ساخت قدرت سیاسی قبیله‌ای و سنتی و روند بسیار بطئی نوسازی ازیک‌سو، و عدم اجازه تشکیل احزاب مخالف، عدم وجود هر نوع آزادی رسانه‌ای و آزادی بیان و انحصار قدرت سیاسی و حکومت در دست قذافی، قبیله و حزب تمامیت‌خواه حاکم از سوی دیگر، باعث شد که در انقلاب لیبی بنیان‌های مدنی و دموکراتیک کم‌رنگ‌تر شوند.

۲. نگاه اجمالی تاریخی به ساخت اجتماعی - جمعیتی به‌مثابه پیش‌درآمدی بر تحلیل انقلاب لیبی

به‌طورکلی فهم تحولات و انقلاب لیبی نسبت به همسایگان عرب خود دارای پیچیدگی بیشتری است. لیزا آندرسون در سال ۱۹۸۶ در مقاله‌ای بر این باور بود که معمای سیاست در لیبی متکی بر نوعی ابهام در هویت ملی و تعارض بین قبایل بوده است. از همان آغاز، وجود هویت‌های قبیله‌ای چندگانه متضاد و نبود یک ایدئولوژی ملی فراگیر ویژگی بارز در کل کشور لیبی بوده است (Anderson, 1986: 313; Paoletti, 2011: 68). در لیبی در بسیاری از مواقع، هویت‌های محلی به‌مثابه رقیبی قدرتمند برای هویت ملی عمل کردند.

بیش از ۹۰ درصد مردم لیبی، قومیت خود را ترکیبی از عرب و بربر می‌دانند، اما

اقوام چادر نشین تورگ و تیو در جنوب غرب لیبی خود را قومیتی جدا از دیگران می‌دانند. این کشور از ۱۴۰ قبیله و ۲۰۰۰ طایفه تشکیل شده است که از این میان، ۵۰ قبیله آن حضور غیرقابل‌انکاری در صحنه سیاسی لیبی داشته‌اند. براساس تحقیقات مؤسسه امریکایی صلح، بیشتر شهروندان در بنغازی، قبیله را بخش مهم فرهنگی و نه سیاسی در آینده لیبی اعلام کرده‌اند. علت این تلقی، نگرانی آنها از استمرار حاشیه‌ماندگی در سیاست بود. برخلاف این تصور در شهرهای غربی لیبی مانند سرت و وارفالا بیشتر پاسخ‌گویان بر این نظر بودند که قبیله می‌تواند به‌عنوان بخشی از اهداف سیاسی در دولت آینده لیبی مورد توجه واقع شود (Tempelhof, 2012: 9).

با یک نگاه گسترده تاریخی می‌توان ریشه تنوع قبیله‌ای و قومی در لیبی را به تسلط فینیقی‌ها، کارتاژها، یونانی‌ها، رومی‌ها، و نندال‌ها و حاکمیت بیزانس در این منطقه نسبت داد؛ درحقیقت سرزمین باستانی لیبی هیچ‌گاه روی استقلال را به خود ندیده و همواره بخشی از دولت‌های مسلط تاریخی بوده که میان دولت‌ها و امپراطوری‌های وقت دست‌به‌دست شده است. اما تاریخ جدید لیبی با ورود اعراب مسلمان در سده هفتم میلادی هویت امروزی یافت. از سال ۱۵۱۱ به‌این‌سو، لیبی همچنان به‌صورتی نیمه‌خودمختار تحت سلطه امپراطوری عثمانی باقی ماند (Ahmida, 2005: 5).

در اواخر سده نوزدهم و در فاصله سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۹۰ خلافت عثمانی درصدد کاهش نفوذ سران قبیله‌ای برآمد؛ با این وجود، ضعف دولت عثمانی از یک سو و حمایت تجار فرانسوی و بریتانیایی از رهبران قبایل از سوی دیگر باعث شد نه تنها نقش رهبران قبایل در ساختار اقتصادی لیبی کاهش نیابد، بلکه سران قبایل با کسب قدرت مالی بیشتر، جایگاه مستحکم‌تری را نسبت به حکومت مرکزی در قلمرو عثمانی‌ها به‌دست آورند. در جنگ جهانی اول حمایت مخفیانه بریتانیا از قبیله سنوسی در بنغازی باعث شد این منطقه از کنترل عثمانی‌ها خارج شده و رهبر سنوسی قدرت را در این منطقه به‌دست گیرد.

با هجوم نیروهای ایتالیایی در سال ۱۹۱۱ لیبی از امپراطوری اسلامی جدا و مستعمره ایتالیا شد. در جنگ جهانی اول لیبی به‌دلیل موقعیت جغرافیایی خود و نزدیکی به سواحل جنوبی اروپا به یکی از جبهه‌های بین‌المللی جنگ تبدیل شد. در

سال ۱۹۲۱ با اعدام **عمر مختار**، رهبر قیام علیه استعمار، ایتالیا موفق به کنترل تدریجی ایالت‌های سه‌گانه سرینیکا، فزان و طرابلس شد. پس از یک وقفه در مبارزات پس از اعدام عمر مختار، این قیام‌ها دوباره در سال ۱۹۴۲ در سرینیکا و در سال ۱۹۴۳ در طرابلس، با محوریت رهبران قبیله‌ای از سر گرفته شدند. پیروزی قیام رهبران قبیله‌ای علیه نیروهای استعماری ایتالیا در این دوران و سهم‌خواهی قبایل در ساختار قدرت باعث شدند تا نقش نخبگان شهری و غیرقبیله‌ای در ساختار قدرت، بسیار کم‌اهمیت و ناچیز شود و در مقابل، بر قدرت شیوخ قبیله‌ای به‌مثابه اصلی‌ترین جریان قدرت در لیبی افزوده شد. پس از شکست ایتالیا در جنگ جهانی دوم، لیبی به‌صورت موقت به طرابلس و سرینیکا تحت کنترل بریتانیا و فزان تحت کنترل فرانسه تقسیم شد. سرانجام در نوامبر ۱۹۴۹، مجمع عمومی سازمان ملل متحد استقلال لیبی را اعلام کرد (Paoletti, 2011: 315).

لازم به ذکر است که وضعیت جغرافیایی در لیبی اصلی‌ترین دلیل روی‌آوری به قبیله‌نشینی در سراسر تاریخ بوده است؛ از نظر جغرافیایی، سرزمین لیبی متشکل از کویرهای پهناور است که بیشترین مساحت این کشور را تشکیل می‌دهد. تنها ۵ درصد از خاک لیبی قابل کشت است و میزان بارش سالانه باران در ایالت‌های جنوبی فزان و سرینیکا کمتر از ۱۰ میلی‌متر است. وجود کویرهای پهناور و خشک و بی‌آب میان سه ایالت عامل مهمی بود که ارتباط میان ایالت‌ها را بسیار محدود و نادر می‌ساخت. زندگی گروه‌های قبیله‌ای در این ایالت‌ها همراه با ارتباطات محدود و نوعی انزوای ناشی از عوامل طبیعی باعث خودمختاری محلی در قلمرو هر قبیله و ریشه‌دار شدن هویت‌های محلی قبیله‌ای در مقابل هویت ملی و مدنی شده است (Ahmida, 2005: 3).

از آغاز سده ۲۰ و هم‌زمان با ورود استعمارگران و گسترش تجارت و شهرنشینی، چند طبقه در لیبی شکل گرفت، ولی طبقات جدید هیچ‌گاه نتوانستند به اندازه قبایل، اهمیت و جایگاه مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی لیبی بیابند. یکجانشینان شهری از جمله نخستین طبقاتی بودند که با گسترش شهرنشینی موجودیت یافتند. با وجود گسترش شهرنشینی، افراد این طبقه همچنان با محوریت علقه‌های مستحکم قبیله‌ای و وفاداری به رهبران قبیله‌ای عمل می‌کردند و مناسبات

مدنی را چندان مورد توجه قرار ندادند. طبقه دوم، متشکل از کارگران مزدبگیر فرانسوی و بریتانیایی بودند که پیش از ورود ایتالیایی‌ها در شرکت‌های کشتیرانی فرانسوی و بریتانیایی کار می‌کردند. این طبقه به دلیل ماهیت غیربومی خود ارتباطی با گروه‌های قبیله‌ای نداشتند و از نظر تعداد محدود بودند. طبقه سوم، طبقه بازرگانان مختلط متشکل از تجار بومی و غیربومی طرابلس بودند. (Ahmida, 2005: 10). در چند دهه اخیر نیز با وجود رشد درآمدهای نفتی، رشد اقتصادی و شهرنشینی باید گفت که قبیله‌گرایی همچنان بر مناسبات ملی و مدنی و هویت ملی، چیره بوده است. به موازات افزایش درآمدهای نفتی، رشد درآمد سرانه در لیبی نیز که از سال‌های ۲۰۰۱ آغاز شده بود با جهش ۷ درصد در سال ۲۰۰۳ روبه‌رو شد و در سال ۲۰۰۵ به میزان ۶۸۰۰ دلار به‌ازای هر نفر رسید که این میزان بسیار بیشتر از کشورهای نفتی مشابه مانند آذربایجان، ونزوئلا، آنگولا و الجزایر در همان سال بود (Varoudakis, 2006: 1 & 6). در سال ۲۰۱۰، جمعیت شهرنشین به ۷۸ درصد افزایش یافت و این کشور با نرخ باسوادی ۸۹ درصدی از بالاترین نرخ باسوادی در شمال آفریقا برخوردار شد.

۳. تحلیل انقلاب لیبی با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی

از حیث تئوریک در ادبیات جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها گفته می‌شود که در وقوع هر رویداد انقلابی یک سری عوامل کوتاه‌مدت و شتاب‌زا تأثیرگذارند، اما تحلیل هر انقلابی بدون توجه به ریشه‌های تاریخی درازمدت، یک تحلیل کاملاً ناقص خواهد بود. انقلاب‌ها ریشه در نارضایتی‌های تاریخی انباشته‌شده دارند و تا زمانی که این نارضایتی‌ها به آگاهی، سازمان و بسیج تبدیل نشوند و عوامل شتاب‌زای غیرمنتظره رخ ندهند، انقلاب رخ نخواهد داد. بر این اساس و از یک منظر متفاوت - نه به‌عنوان تنها منظر - انقلاب لیبی در سال ۲۰۱۱ را نباید به اثرات سرایتی انقلاب تونس و مصر محدود کرد، بلکه بایستی در یک نگاه تاریخی متناسب با تاروپود یا ساختار جمعیتی لیبی تحلیل کرد.

کشور لیبی از زمان استقلال خود و تشکیل پادشاهی در سال ۱۹۵۱ به‌جز دو دهه اول حکومت قذافی (البته با تسامح) تحت سلطه کامل دولت بر مبنای مناسبات

و حمایت‌ها و تبعیض‌های قبیله‌بنیاد و سرکوب بوده است. اتکای بیش از حد حکومت پادشاهی ادریس به خاندان سنوسی و قبایل شرقی و انحصار قدرت در نزد این خاندان از یک سو و کشف نفت و درآمدهای فزاینده نفتی از ۱۹۵۹ به این سو و سیاست‌های حمایتی اقتصادی از این قبایل از سوی دیگر باعث نارضایتی شدید در قبایل غربی و کودتا شد. پس از روی کار آمدن قذافی، در راستای تعارض با شرق، قدرت سیاسی عمدتاً در انحصار خاندان و قبایل غربی قرار گرفت و از منافع نفتی به صورت فزاینده بهره‌مند شدند. چنین شکاف‌ها و تبعیض‌های سیاسی و اقتصادی علیه قبایل شرقی بستر ساز نارضایتی‌ها و نفرت‌هایی شد که در سال ۲۰۱۱ زمینه‌ساز قیام علیه قذافی شد.

درحقیقت، در لیبی از همان آغاز، مرزبندی واقعی و مبنای شهروندی عمدتاً متأثر از سنت‌ها و ساخت قبیله‌ای بوده است نه قانون و مدنیت. هویت قبیله‌ای منبع تمییز گروه خودی از گروه غیرخودی بود؛ جامعه لیبی با حضور ۱۴۰ قبیله تا به امروز برمبنای پیوندها و مناسبات قبیله‌ای و تبعیض‌های قبیله‌بنیاد بوده است (Hüsken, 2012: 5).

سرهنگ قذافی از قبیله کوچک قذافا در سال ۱۹۶۹ با کودتا به قدرت رسید؛ در دو دهه نخست حکومت یعنی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از مشروعیت سیاسی نسبتاً بالایی برخوردار بود که دلایل آن عبارتند از: (۱) تلقی از وی به عنوان یکی از رهبران جنبش ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه؛ (۲) اعلام حکومت جمهوری سوسیالیستی به جای پادشاهی با انجام برخی سیاست‌های رفاهی فزاینده به دلیل قیمت‌های فزاینده نفتی؛ (۳) کاستن از سیاست‌های تبعیض‌آمیز قبیله‌ای (Rozsa, 2011: 6).

سرهنگ قذافی در دو دهه نخست حکومت خود (۱۹۷۰-۱۹۸۰) جایگاه نازل و پایین مرتبه‌ای را برای رهبران قبیله‌ای در مدیریت شهری و حکومت محلی قائل شد. وی آشکارا سیستم سیاسی قبیله‌ای پیش از خود را نظامی عقب‌مانده می‌خواند که مهم‌ترین دلایل آن عبارتند از: (۱) اعطای ژست دموکراتیک و ملی به خود؛ (۲) کشف کودتایی ناموفق در سال ۱۹۷۰ علیه وی توسط احمد الزبیر السنوسی از خویشاوندان پادشاه مخلوع لیبی؛ (۳) ترس از قدرت گرفتن رهبران قبایل و احتمال اتحاد سایر قبایل با قبیله پادشاهی سابق؛ (۴) شکل‌گیری جریان‌های مخالف دولت

که بیشتر آنها وابسته به نظام پادشاهی بودند، مانند کنگره ملی مردم لیبی، جبهه ملی رهایی لیبی و اتحادیه مشروطه مردم لیبی در داخل و خارج از کشور.

تا پیش از قدرت‌گیری قذافی، کشور لیبی به سه منطقه بزرگ تاریخی تریپولی در غرب، سرینایکا در شرق و فزان در جنوب تقسیم‌بندی شده بود و به‌صورت قبیله‌ای با مشارکت رهبران قبایل مدیریت می‌شد. قذافی با ایجاد استان‌های جدید در لیبی و تغییر در سلسله‌مراتب اداری و کشوری تلاش کرد تا از گسترش قدرت رهبران محلی قبیله‌ای جلوگیری کند و نیروهای وفادار به انقلاب و شخص خود را به‌جای آنان در مدیریت کشوری و محلی سهیم کند و رهبران قبایل را عمدتاً به حاشیه سیاست و قدرت براند (Hüsken, 2012: 4). در دهه ۱۹۷۰ تلاش‌ها و برنامه‌های قذافی در استفاده از نیروهای جوان انقلابی در شرق لیبی با شکست روبه‌رو شد و به تبع آن در دهه ۱۹۸۰ و حتی پیش از آن رفتارهای اعتراضی قبایل، تظاهرات شهری و گروه‌های اسلام‌گرا در بنغازی و دیگر شهرهای مناطق شرقی افزایش یافت، به‌گونه‌ای که خیر شورش‌های محلی محدود و یا دستگیری گروه‌های زیرزمینی مخالف، دولت طرابلس را نگران می‌ساخت. در سال ۱۹۷۶ تظاهرات دانشجویان مخالف حکومت در بنغازی، پاسخ تند و خشونت‌باری از سوی دولت به‌دنبال داشت (Stepak, 2011: 37).

در پاسخ به شورش‌های مستمر قبایل و رهبران قبایل شرقی با مرکزیت بنغازی، قذافی از اواخر دهه ۱۹۸۰ به‌این‌سو، مدیریت کشوری و محلی را به سمت سیاست‌های قبیله‌بنیاد با محوریت استفاده از افراد وابسته به قبایل غربی سوق داد و به‌دنبال آن، سیاست‌های فاسد، تبعیض‌آمیز، انحصاری و سرکوبگرانه قبیله‌بنیاد با محوریت نقش‌آفرینی عمدتاً قبایل غرب لیبی با مرکزیت طرابلس شروع و تشدید شدند که به‌نوبه خود، ضربه شدیدی بر مشروعیت قذافی و حکومت وی وارد کرد. به‌رغم برنامه‌های ضدقبیله‌ای سرهنگ قذافی در دو دهه نخست، وی در سال‌های بعد، در رویکرد داخلی خود نسبت به قبایل تغییراتی اساسی را به‌وجود آورد که به‌اجمال، مهم‌ترین دلایل این تغییر رویه عبارت بودند از:

۱. افزایش فعالیت گروه‌های مخالف در داخل کشور به‌ویژه مخالفان اسلام‌گرا مانند اخوان المسلمین لیبی که بنغازی را مقر اصلی فعالیت‌های خود کرده بودند و



در فرصت پیش آمده به سمت عضوگیری قبیله‌ای روی آوردند؛ همچنین گروه‌های جهادی کوچکی که برای نخستین بار در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ شکل گرفتند و طرفدار حمله‌های مسلحانه تحت عنوان جهاد علیه نظام اداری جدید بودند. در این راستا بود که قذافی با روی آوردن به رهبران قبایل می‌خواست مانع قدرت‌گیری مخالفان اسلام‌گرا و تثبیت قدرت خویش با جلب همکاری قبایل شود.

۲. عامل دیگر، گسترش فعالیت‌های مخالفان حکومت در خارج از کشور بود که در دهه ۱۹۸۰ پیوندهای ارتباطی خود را با مخالفان داخلی نیز افزایش داده بودند. سرهنگ قذافی در این سال‌ها سیاست تهدید و هراس‌افکنی را در برابر مخالفان تبعیدی به اجرا درآورد و از سوی دیگر هم‌زمان در داخل، سیاست بهره‌گیری و بازگشت به سوی ارزش‌های قبیله‌ای را دنبال کرد.

۳. در کنار عوامل داخلی، عوامل خارجی نیز باعث شدند تا قذافی در سیاست‌های داخلی خود از جمله جهت‌گیری‌های ضدقبیله‌ای حاکمیت، تجدیدنظر به عمل آورد. درحقیقت انزوای دیپلماتیک لیبی از سوی غرب، عاملی شد تا در ابتدای دهه ۱۹۹۰، سرهنگ قذافی بیش از گذشته به فکر تحکیم جایگاه داخلی خود در میان قبایل بومی و نزدیکی بیشتر به کشورهای افریقایی باشد.

در ذیل در چارچوب موضوع مقاله، در قالب دو گفتار، انقلاب لیبی و ریشه‌های آن عمدتاً از منظر نقش‌آفرینی عوامل و نیروهای اجتماعی قبیله‌ای و نقش‌آفرینی به نسبت کمتر بازیگران مدنی و صنفی تحلیل می‌شود و از این رهگذر، می‌توان تفاوت ماهوی انقلاب لیبی و نیز چالش‌های پیش روی حکومت پسااقتدارگرا با مصر و تونس را دریافت.

۱-۳. اقتصاد دولتی - تمرکزگرایانه و عدم رشد بخش خصوصی و نهادهای صنفی و

مدنی

در ادبیات نظری توسعه سیاسی نظر غالب بر آن است که وجود جامعه مدنی و نهادهای مدنی و مردم آگاه و معتقد به باورهای مدنی و فرهنگ مدنی برای گذار به توسعه سیاسی و حکمرانی دموکراتیک به‌ویژه برای استمرار و تحکیم دموکراسی در حکومت‌های پسااقتدارگرا بسیار ضروری هستند. این نیروها در خلأ شکل

نمی‌گیرند، بلکه در بستری نسبتاً طولانی از روند نوسازی و تحولات در عرصه ارتباطات، آموزش، رسانه‌ها، اقتصاد، شهرنشینی و مانند آن شکل می‌گیرند. رشد کمی و کیفی نیروهای اجتماعی جدید و نهادهای صنفی و مدنی و آگاهی فزاینده سیاسی و اجتماعی منجر به دموکراسی‌خواهی و مقاومت در مقابل اقتدارگرایی می‌شود.

پیشتر گفته شد که سرعت کند نوسازی و نیز ورود دیر هنگام لیبی به فرایند نوسازی هرگز با مصر با دیرینه تمدنی بالا و سابقه نوسازی دوست‌ساله قابل مقایسه نیست؛ طبعاً در چنین بستر متصلب سیاسی، اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی و با آهنگ بسیار کند نوسازی و استمرار ساخت سیاسی و اجتماعی سنتی و قبیله‌ای نمی‌توان انتظار نقش‌آفرینی جدی از نهادهای مدنی و کنشگران مدنی داشت. اصولاً چنین ساخت متصلب سیاسی و اجتماعی با انحصارگرایی حزب فراگیر حاکم «حزب جمهوری خلق لیبی» اجازه تشکیل احزاب و نهادهای مدنی و حتی رسانه‌ای مستقل را نداد. طبعاً این موضوع باید در تحلیل ماهیت انقلاب لیبی لحاظ شود.

در بین کشورهای شمال افریقا، لیبی تنها کشوری بود که سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی را کنار نگذاشت و همچنان به اقتصاد دولتی - البته با مشی حمایتی عمدتاً قبیله‌بنیاد و منطقه‌محور - وفادار ماند، اما مصر و تونس به سمت خصوصی‌سازی - البته در شکل تحریف‌شده و فاسد - با ایجاد یک اقتصاد کورپوراتیستی و بخش خصوصی وابسته حرکت کردند. در لیبی استمرار و تحکیم اقتصاد دولتی منجر به عدم توسعه بخش خصوصی و به تبع آن عدم توسعه نهادهای صنفی و مدنی متعلق به این بخش شد. درحقیقت حضور بخش خصوصی در لیبی محدود به بخش کوچک و توسعه‌نیافته کشاورزی شده بود که در سال ۲۰۰۹ با روندی نزولی تنها ۱/۹ درصد از تولید ناخالص داخلی را از آن خود کردند (African Development Bank, 2010: 18).

بنابراین، فقدان چنین نیروهای اجتماعی جدید و نهادهای صنفی و مدنی باعث عدم شکل‌گیری حوزه عمومی دموکراتیک و غلبه سیاست و پوشش‌های سیاست‌ستیز و حذفی قبیله‌گرایی بر جامعه لیبی شد و سیاست‌ها و کنترل تمامت‌خواهانه حکومت قذافی نیز در جلوگیری از پوشش‌ها و رقابت‌های

دموکراتیک بسیار مؤثر بود.

وجود زیرساخت‌های ارتباطی و رسانه‌ای می‌تواند در توسعه فرهنگ مدنی و آگاهی‌های سیاسی به‌عنوان پشتوانه پویای دموکراتیک مؤثر باشد. در لیبی سرهنگ قذافی اقدامات مؤثر و سازنده‌ای را در جهت گسترش سامانه‌های ارتباطی جدید دنبال نکرد و شبکه‌ها و زیرساخت‌های ارتباطی در کنترل کامل دولت قرار داشت. در سال ۲۰۱۰ از جمعیت شش و نیم میلیونی لیبی فقط ۵ درصد کاربر اینترنت بودند. در این کشور تا سال ۲۰۰۷، تمام شش شبکه تلویزیونی و رادیویی در انحصار کامل و مالکیت دولتی قرار داشتند، فقط در این سال بود که دولت لیبی با ارائه مجوز فعالیت به یک شبکه ماهواره‌ای خصوصی، امکان فعالیت برای تنها شبکه تلویزیونی غیردولتی البته با نظارت کامل دولت را فراهم آورد (The World Factbook, 2010). در این بستر ارتباطی ضعیف و به‌شدت کنترل‌شونده، روابط اجتماعی در سطح هویت‌های قبیله‌ای و قومی در جامعه باقی ماند و جامعه لیبی کمتر شاهد تحول و پیشرفت در سطح ارتباطات مدنی و ملی یا فراقبیله‌ای بود.

۲-۳. سیاست‌های حمایتی تبعیض‌آمیز و پیروگرایانه قبیله‌بنیاد و منطقه‌گرا و

سرکوب‌گری در عصر قذافی

در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در پاسخ به انحصارگرایی حکومت قذافی یک‌سری مخالفت‌های داخلی از سوی طیف‌های گوناگون نسبت به حکومت شروع و تشدید شدند که عبارتند از: (۱) مخالفان اسلام‌گرا مانند اخوان المسلمین لیبی که بنغازی مقر اصلی فعالیت‌های آنها بود. اسلام‌گرایان در فرصت پیش آمده به سمت عضوگیری قبیله‌ای برای گسترش فعالیت‌های خود روی آوردند؛ (۲) گروه‌های جهادی کوچک در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ تحت رهبری یک شیخ و یا رهبر قبیله‌ای کوچک با عقاید افراطی شکل گرفتند و طرفدار حمله‌های مسلحانه تحت عنوان جهاد علیه نظام اداری جدید بودند؛ (۳) حجم فزاینده شب‌نامه‌های تند در مناطق گوناگون به‌ویژه در شرق لیبی؛ البته این طیف‌ها نتوانستند عضوگیری و پیوند قبیله‌ای را کنار بگذارند. پاسخ حکومت به مخالفت‌های فوق‌آمیزه‌ای از سرکوب، اعدام، شکنجه و تبعید مخالفان بود که در دو دهه یادشده اعمال شدند؛ اما این سیاست‌ها باعث وارد

آمدن ضربات شدید مشروعیتی بر حکومت و شخص قذافی در سطح افکار عمومی داخلی به‌ویژه در مناطق شرقی و نیز در سطح منطقه‌ای و جهانی شد و در مقابل، پایگاه مخالفان داخلی و خارجی را مستحکم‌تر کرد.

با آغاز دهه ۱۹۹۰، قذافی سیاست دلجویی از رهبران قبایل را در دستورکار خود قرار داد. برنامه‌های حکومت لیبی در دهه ۱۹۹۰ در جهت نزدیکی و تقویت پایگاه مشروعیتی خود در میان قبایل لیبیایی منجر به پررنگ شدن نقش رهبران قبایل در بافت اجتماعی لیبی شد که البته در راستای تأیید حاکمیت سرهنگ قذافی در لیبی بود. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، سرهنگ قذافی بیش از گذشته به‌سمت تحکیم جایگاه داخلی خود از رهگذر جلب همکاری و مشارکت قبایل و رهبران قبیله‌ای و نزدیکی با کشورهای افریقایی حرکت کرد، اما این نزدیکی به قبایل عمدتاً با روش تبعیض آمیز به نفع قبایل غربی و استفاده بیشتر از آنها در مدیریت و نظام اداری و امنیتی بود که منجر به نارضایتی و نفرت قبایل جنوبی و شرقی شد.

هم‌زمان در سیاست خارجی از رادیکالیسم و ایدئولوژیک‌گرایی رادیکال به‌سمت انعطاف‌پذیری، عدم درگیری با آمریکا و عذرخواهی از آن کشور به‌خاطر حادثه لاکربی و نزدیکی به کشورهای افریقایی حرکت کرد. در سال ۱۹۹۸ قذافی با برگزاری اجلاس رهبران افریقایی در شهر سرت، هدف خود را رسیدن به ایالات متحده افریقا اعلام کرد و از این زمان به بعد، قذافی خود را به‌عنوان رهبری بزرگ در افریقا عنوان نمود (Ibrahim, 2009: 4).

طی سال‌های ۲۰۱۱-۱۹۹۲ بازیگران قبیله‌ای و سازمان‌های قبیله‌ای که با انقلاب سرهنگ قذافی در سال ۱۹۶۹ به حاشیه کشیده شده بودند، بار دیگر فرصت حضور در عرصه سیاسی لیبی را پیدا کردند. در سال ۱۹۹۳ رژیم قذافی «شوراهای رهبری اجتماعی خلق» را تشکیل داد. آنها با نمایندگی رسمی رهبران قبیله‌ای مدیریت می‌شدند و حیطه فعالیتشان در سطوح محلی، منطقه‌ای و در مواردی در ارتباط با مسائل ملی نیز بود. اعضای این شوراها از رهبران قبایل برجسته و مهمی بودند که از طرف قذافی منصوب می‌شدند. در مواردی حتی تقسیم عایدات و درآمدهای نفتی لیبی در سطح محلی، توسط رهبران قبیله‌ای عضو شوراهای مردمی صورت می‌پذیرفت (Hüsken, 2012: 4).

از اواخر دهه ۱۹۹۰، با شکل‌گیری جریان‌های اصلاح‌طلبانه درون رژیم و نزدیک به سیف‌الاسلام فرزند قذافی، برنامه ملاقات‌های دولتی با رهبران قبیله‌ای نیز دنبال شد. از سال‌های ۲۰۰۰ به این سو، تقویت روابط قبایل با حکومت بیشتر از طریق اعطای امتیازات و روابط بده - بستان و حامی - پیرو بین حکومت قذافی و رهبران قبیله‌ای (البته عمدتاً به صورت تبعیض آمیز به نفع قبایل غربی) صورت پذیرفت. در عوض، رهبران قبیله‌ای در ازای امتیازات و کمک‌های مالی دولت و عضویت در شوراهای فرمایشی خلقی و پست حکومتی، به تثبیت حکومت قذافی کمک می‌کردند.

سرهنگ قذافی در دو دهه آخر حکومت یعنی از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ با استمرار و تحکیم حمایت‌گرایی قبیله‌بنیاد و منطقه‌گرا به نفع قبایل عمدتاً غربی و طرابلسی، توانست فرهنگ و مناسبات قبیله‌ای از پیش موجود و سیاست‌ستیزی‌های بین‌قبیله‌ای و منطقه‌ای را تقویت و بازتولید کند. سیاست‌های حمایتی و پیروپرورانه یا کلابیتالیستی به نفع قبایل و طوایف عمدتاً ساکن در غرب و طرابلس منجر به تقویت نارضایتی و نفرت‌های ریشه‌دار و گاهی وقوع ستیزهای قبیله‌ای شدند.

فقر ارتباطات و مشارکت سیاسی هدایت‌شده قبیله‌بنیاد باعث شد که فضایی برای گسترش و مشارکت انجمن‌ها و نهادهای مدنی فراهم نشود. گرچه این شوراهای خلقی قبیله‌بنیاد و انجمن‌های محلی برای چند دهه باعث تثبیت حکومت شدند، اما به آتش زیر خاکستر انجامیدند که با وقوع انقلاب در تونس و مصر شعله‌ور شد (BTI, 2012: 19).

بسیج مردمی مخالفان علیه قذافی در سال ۲۰۱۱ تنها توسط رهبران قبیله‌ای صورت نگرفت، بلکه علاوه بر رهبران قبایل، مخالفان سیاسی تبعیدشده، گروه‌های سکولار، گروه‌های دینی و اسلام‌گرا به‌ویژه اخوان المسلمین، گروه‌های شورشی مسلح و حتی گروه‌های قومی نیز مشارکت داشتند (Tempelhof, 2012: 3). پایگاه اخوان المسلمین لیبی به‌طور سنتی شهر بنغازی و مناطق شرقی دیرنا و اجدابیه بود. این گروه با آمیزه‌ای از پیوند و تعلقات قبیله‌ای و اسلامی وارد مبارزات شد و با تشکیل شورای انتقالی به این شورا پیوست. در مجموع، مخالفان قومی و قبیله‌ای به‌عنوان بزرگ‌ترین بخش از مخالفان ضددولتی ظاهر شدند. بیشترین مشروعیت و

اعتبار شورای انتقالی از ناحیه حضور و عضویت خانواده‌های مشهور بنغازی مانند خاندان بوگیگیس و گاریانیس بود (Tempelhof, 2012: 4).

اعتراضات و انقلاب لیبی در سال ۲۰۱۱ با حمایت و اعتراض اساتید دانشگاهی و دانشجویان دانشگاه‌ها آغاز شد و گروه‌های دیگر سیاسی و اجتماعی یادشده نیز به آن پیوستند، اما به دلایل یادشده سیاسی و جامعه‌شناختی، نقش بازیگران و رهبران قبیله‌ای مناطق شرقی و پس از آن مناطق جنوبی نسبت به دیگر گروه‌ها مهم‌تر و کارسازتر تجلی یافت. همان‌گونه که گفته شد حتی حضور و مشارکت گروه‌های دیگر نمی‌توانست کاملاً مدنی و بدون توجه به پیوندهای قبیله‌ای باشد. اما آنچه نقش اصلی در بسیج انقلابی گروه‌های مخالف را برعهده داشت، حمایت رهبران قبایل ناراضی از قذافی به‌ویژه در بنغازی بود که توانستند اعتراضات را تا زمان سقوط قذافی و قبیله حاکم و قبایل متحد با آن استمرار بخشند و رهبری کنند (Lacher, 2011: 141).

شهر بنغازی به‌طور سنتی پایگاه خانواده پادشاهی سابق و قبایل سنوسی در لیبی بوده است. کودتای بدون خونریزی سرهنگ قذافی در ۱۹۶۹ باعث به حاشیه راندن این خاندان از قدرت سیاسی و انحصار قدرت در دست قبایل غربی به‌ویژه در قبیله و خاندان قذافی شد؛ این موضوع بسترساز ایجاد دشمنی و کینه تاریخی در قبایل شرقی علیه قبایل غربی و طرابلس و در رأس آن معمر قذافی تا به امروز گردید.

در جنوب و جنوب غربی لیبی، مسئله قومیت بسیار جدی‌تر از دیگر مناطق بود. اقوام چادرنشین تورگ با کم‌رونق شدن تجارت شتر به فقر مضاعف دچار شده و سیاه‌پوستان تبو در دوران سرهنگ قذافی فاقد مدرک رسمی دال بر شهروندی کشور لیبی بودند و عمده تلاش خود را در راستای کسب حق شهروندی متمرکز کرده بودند. براساس آمار مؤسسه امریکایی صلح، ۵۰ درصد از افراد قبیله تورگ و ۶۸ درصد از افراد قبیله تبو در زمان حکومت سرهنگ قذافی براساس قانون شهروندی «فقط برای اعراب» از حق شهروندی محروم ماندند، این درحالی بود که اعضای این دو قبیله خود را ساکنان اصلی لیبی پیش از ورود اعراب می‌دانستند.

فقر و توسعه‌نیافتگی جنوب و جنوب غربی لیبی باعث ادامه یافتن زندگی

ساکنان آن مناطق به روش چوپانی سنتی شده بود. آنچه در جنوب لیبی بیش از همه مسئله قومیت را برجسته‌تر می‌ساخت، تمرکز مشاغل و موقعیت‌های اداری در دست اعراب غیربومی بود و حتی اقوام بومی تبو از مکالمه و گفتگو در ادارات و مؤسسات دولتی با زبان اصلی خود منع شده بودند. موضوع تبعیض نژادی در مناطق جنوبی به نسبت دیگر مناطق باعث حادث شدن مسئله قومیت در آن مناطق شده بود و همین موضوع باعث مشارکت فعال این قبایل در سال ۲۰۱۱ شد.

در غرب لیبی قبایل و قومیت‌های بربر، به دلیل زبان مشترک و با احساس پیوند و نزدیکی که نسبت به قومیت تورگ در جنوب لیبی دارند، همواره علیه حکومت سرهنگ قذافی در حال فعالیت بوده‌اند، لذا در اعتراضات ۲۰۱۱ اقدام به تشکیل گروه‌های مسلح در حمایت از شورای انتقالی کردند.

جهت‌گیری حکومت سرهنگ قذافی نسبت به اقوام بربر همواره با نوعی ابهام و عدم پذیرش همراه بود. در جریان بهبود نگرش حکومت قذافی نسبت به قبایل و فرهنگ قبیله‌ای در دو دهه آخر، هرچند فرهنگ قومیت بربر مورد توجه مثبت حکومت واقع شد، اما هم‌زمان سرهنگ قذافی وجود این قومیت را انکار کرد. قبیله امازیق به عنوان اصلی‌ترین قبیله بربر، از صحبت به زبان محلی خود و اجرای سنت‌ها و آیین‌های قبیله‌ای منع شد. اقوام بربر علاوه بر آنکه دارای تنش‌ها و درگیری‌های داخلی با اعراب بودند، از اختلافات گسترده داخلی نیز رنج می‌بردند. در اعتراضات سال ۲۰۱۱، اتحاد و یکپارچگی مناسبی میان اقوام بربر در غرب و مخالفان در شرق لیبی ایجاد شد، و این اتحاد توانست به مخالفان برای حرکت به سمت غرب لیبی و تصرف طرابلس کمک قابل توجهی نماید. با این حال پس از سقوط قذافی سهم‌خواهی قبایل بربر در طرابلس منجر به بی‌ثباتی و شورش‌های مکرری در این شهر شد (Tempelhof, 2012: 8-10).

گرچه در جریان اعتراضات سال ۲۰۱۱ در لیبی ائتلاف رهبران سنوسی و قبایل شرقی در جهت دادن به انقلاب و استمرار اعتراضات خونین مهم بود، اما پیوستن مقامات حکومتی در شرق لیبی به قبایل و رهبران معترض در این منطقه به عنوان ساخت فرصت سیاسی و شتاب‌زا عمل کرد که این ائتلاف از آن طریق توانست مخالفان را منسجم‌تر سازد.

با گذشت چند ماه از اعتراضات قبایل شرقی، تعداد قابل توجهی از قبایل در جنوب و برخی در غرب نیز به صف انقلابیون پیوستند؛ اعلام جدایی رهبران تعدادی از قبایل در جنوب و حتی در غرب و پیوستن آنها به انقلابیون به‌عنوان نوعی فرصت‌سازی سیاسی و عاملی شتاب‌زا در انقلاب لیبی عمل کرد. این اعلام جدایی صف انقلابیون را گسترده‌تر ساخت و بیش‌ازپیش حکومت قذافی را با مشکل و بحران شدید مشروعیت سیاسی مواجه ساخت. **شیخ فرج ژوییه**، رهبر قبیله‌ای منطقه الزاویه، طی نطقی در یک شبکه تلویزیونی، قذافی را تهدید به قطع صادرات نفت از شهر قبیله‌ای خود در صورت ادامه سرکوب‌ها کرد (Reuters, 2011). قبایل بربر در مناطق کوهستانی غرب لیبی و قبایل توبو در جنوب لیبی نیز در چند ماه منتهی به سقوط قذافی، حمایت خود را از شورای انتقالی اعلام کردند و به انقلابیون پیوستند (Guardian, 2011).

برخی از تحلیل‌گران با پررنگ کردن مفهوم قبیله در جریان تحولات سال ۲۰۱۱، معتقدند اساساً انقلاب سیاسی در لیبی چیزی جز شورش قبایل شرقی علیه قبایل غربی نبود. این کارشناسان در توجیه این ادعای خود به برخی از اقدامات سرهنگ قذافی هم‌زمان با شروع اعتراضات استناد می‌کنند. هم‌زمان با شروع اعتراضات، سرهنگ قذافی اقدام به مسلح نمودن و اعزام نیروی نظامی در میان قبیله خود، قبیله قذافا و قبیله همسر خود قبیله مقارا در شهر وارفالاً علیه مخالفان کرد. گفته شده است که قبایل منطقه غربی وارفالستون ستون فقرات و پشتیبان اصلی حکومت سرهنگ قذافی در جریان اعتراضات بوده‌اند. شروع اعتراضات در لیبی همراه با شعارهایی بود که دولت قذافی را متهم به تبعیض رفتاری میان مناطق شرقی و غربی لیبی می‌کرد.

طی مدت‌زمانی که درگیری‌های داخلی ۲۰۱۱ در لیبی جریان داشت، صدور اعلامیه‌ها و اعلام مواضع رهبران قبیله‌ای نشان از اهمیت نقش نخبگان قبیله‌ای در این تحولات داشت. صدور اعلامیه مشترک از سوی دوازده رهبر قبیله‌ای در حمایت از معترضان ضددولتی در سال ۲۰۱۱، نشان‌دهنده موقعیت قبیله به‌عنوان یک سازمان اجتماعی تأثیرگذار در لیبی بود (Lacher, 2011: 145). این سازمان اجتماعی که در دوره‌ای سازمان رسمی دولت و در دوره‌ای سازمان غیرقانونی و

غیرحقوقی دولت به‌شمار می‌رفت، توانسته است تاکنون تحولات سیاسی و اجتماعی لیبی را به‌گونه‌ای متأثر سازد که در جریان بررسی بیشتر تحولات سیاسی و تاریخی لیبی، نام قبیله همواره بخش مهمی از نتایج به‌شمار می‌رود.

۴. چالش‌های فراروی حکومت پسانقلابی لیبی

۴-۱. بحران هویت و بحران اقتدار یا آمریت و عدم امکان دولت‌سازی فراگیر

مقتدر و دموکراتیک

در کشورهای پسااقتدارگرا مانند لیبی، تونس و مصر به دلایل ذیل به‌ویژه بحران شدید هویت و یکپارچگی اجتماعی ناشی از شکاف‌های متراکم و ریشه‌دار بین اسلام‌گرایان و سکولارها و واگرایی‌های شدید قومی و مذهبی هنوز بسیار زود است که امیدوار به دموکراسی باشیم کما اینکه تحولات سال اخیر در این سه کشور و سقوط حکومت مرسی و چالش‌های فراروی اسلام‌گرایان حاکم در تونس نشان از سیر قهقربایی احتمالی از دموکراسی به بی‌ثباتی یا اقتدارگرایی جدید دارد.

مهم‌ترین چالش‌های رژیم‌های جدید و پسااقتدارگرا در شمال افریقا عبارتند از: (۱) چگونگی گذار از مرحله فروپاشی رژیم به اصلاحات دموکراتیک؛ (۲) اصطکاک بین تندروها و میانه‌روها (۳) مداخله نظامیان و شبه‌نظامیان در سیاست؛ (۴) وجود اپوزیسیون ضعیف و چندپاره (۵) سیستم ریشه‌دار قبیله‌ای و تعارض‌های قومی و قبیله‌ای که مانع رقابت‌های نهادینه مدنی می‌شود (Liu, 2013: 1-4).

حل بحران هویت و رسیدن به یک هویت ملی و مدنی فراگیر، نخستین گام در رسیدن به دموکراسی و ثبات سیاسی یا سامان سیاسی مشروع و قاعده‌مند است. جامعه و حکومت پسااقتدارگرای لیبی پس از سقوط قذافی با چالش‌ها و موانع جدی در مسیر گذار به دموکراسی مواجه بوده است و مهم‌ترین چالش همانا بحران هویت، یعنی عدم وجود هویت ملی فراگیر به تأثیر از ریشه‌دار بودن هویت و تعلقات قومی - قبیله‌ای و طایفه‌ای است که مهم‌ترین مصادیق آن عبارتند از: تعارض بربرها و عرب‌ها، تعارض منطقه‌ای و قبیله‌ای بین شرق و غرب لیبی و تعارضات قبایل در سطح کشور. نبود هویت ملی و فراگیر و تسلط تعلقات قبیله‌ای و طایفه‌ای منجر به بی‌ثباتی و خشونت‌های شدید قومی شده است و این امر مانع از

شکل‌گیری سامان سیاسی مشروع و ثبات قاعده‌مند برای رقابت‌های دموکراتیک و مدنی شده است.

پس از وقوع انقلاب لیبی، کینه‌ها و تعارضات تاریخی ریشه‌دار به‌ویژه بین قبایل شرق (که در حکومت پادشاهی در حاکمیت بودند) و قبایل غرب (که در دوره قذافی عمدتاً در قدرت بودند) به یک‌باره فرصتی برای ظهور و رادیکالیسم یافتند و برای کسب سهم بیشتر در قدرت سیاسی، جلوگیری از حاکم شدن قبایل رقیب و حفظ کنترل خود بر منطقه خود به رقابت و خشونت روی آوردند. چنین بستری تاکنون منجر به عدم شکل‌گیری دولت مقتدر و نبود نظم نهادمند یا به تعبیر **توماس اسپرینگر** منجر به «بحران آمریت یا سلطه و اقتدار» شده است. چنین خشونت‌ها و بحران‌هایی مانع از موفقیت کنشگران انقلابی در فرایند دولت‌سازی و تشکیل اقتدار ملی بر ورای اقتدار و هویت‌های فراملی قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای شده است؛ بدیهی است که بدون ایجاد دولت فراگیر ملی و مقتدری که قادر به ایجاد اقتدار ملی، هویت ملی و نظم باشد، طبعاً دموکراسی بر مبنای هویت مدنی و دموکراتیک و رقابت‌های قاعده‌مند رخ نمی‌دهد.

تحقق دموکراسی در لیبی پس‌اقتدافی مشروط به تحقق موفقیت‌آمیز اجزای دولت‌سازی مدرن مانند تدوین قانون اساسی دموکراتیک، بازسازی ساختار اقتصادی قدرتمند، ایجاد امنیت فراگیر داخلی، تقویت مفهوم ملی‌گرایی و ایجاد نمادهای ملی در میان مردم است؛ دستیابی به این اهداف مستلزم ایجاد هویت ملی فراگیر و صلح ساختاری و ریشه‌ای و خویش‌داری در کنشگران و رهبران قومی و قبیله‌ای است. ژرف‌ترین و پیچیده‌ترین چالش دولت‌سازی و دموکراسی در لیبی کنونی چگونگی تقویت ملی‌گرایی و حرکت به سمت اجماع ملی با برخورداری از ۱۴۰ قبیله و خاندان قدیمی است (Ercan Yilmaz, 2012: 47). این موضوع از آنجا می‌تواند چالش‌برانگیز به‌شمار رود که بسیاری از این مخالفان قبیله‌ای دولت جدید، مخالفت خود را تحت عنوان وطن‌پرستی و مقابله با دولت دست‌نشانده دنبال می‌کنند (Mokhefi, 2011: 3).



نحوه تدوین قانون اساسی و نسبت قدرت حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی یکی از چالش‌های دولت‌سازی در عصر پس‌اقتدافی است. با عنایت به بستر یا

فابریک جمعیت‌شناختی جامعه لیبی و عدم وجود تجربه‌های دموکراتیک و مدنی، ایجاد این تناسب قدرت و اعطای برخی اختیارات به کنشگران محلی ضرورت دارد. مطالعات نشان می‌دهند که تعداد قابل توجهی از مردم لیبی خواستار فدرالیسم نیستند اما خواهان اعطای برخی اختیارات به حکومت محلی هستند (Chivvis, 2013: 8).

در ۷ جولای ۲۰۱۲ در لیبی انتخابات پارلمانی برگزار شد. این یک انتخابات منصفانه بود و پارلمان عمدتاً از میانه‌روها و اسلام‌گرایان و اخوان‌المسلمین تشکیل شد که پایگاه آنها شرق لیبی بود. البته پس از انتخابات وضعیت کمی بهتر شد اما چالش‌ها عمدتاً باقی مانده‌اند. نبود تعهدات و پیوندهای ملی و غلبه پیوندهای قومی و محلی بر ملی در این وضعیت مؤثر بوده است (Chivvis, 2013: 8).

شورای انتقالی خود دچار بحران مشروعیت بود. این شورا در حل بحران اقتصادی، خلع سلاح شبه‌نظامیان، کمبود بودجه، دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی ساقط شده و مانند آن ناتوان بود. بیشتر مقامات جدید در این شورا فاقد پیشینه و تجربه سیاسی برای حکمرانی بودند. اعتراضات از بنغازی، طرابلس و شهرهای دیگر علیه شورا به دلیل عدم کفایت و ناکارآمدی بالا به‌ویژه در سطح امنیتی بود (Lacher, 2012: 169). بین نوامبر ۲۰۱۱ تا مارس ۲۰۱۲ چند زدوخوردهای محلی بین چندین قبیله رخ داد و شورا نتوانست آن را کنترل کند. حکومت جدید در نوامبر ۲۰۱۱ تشکیل و قدرت را از شورای انتقالی گرفت. چالش قومیتی و دغدغه حفظ موازنه میان نیروها و بازیگران قومی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی بود که شورای انتقالی در ترکیب اعضای خود دنبال می‌کرد؛ این دغدغه و چالش توسط شورای انتقالی و حکومت جدید هنوز به شکل قابل توجهی رفع نشده است و هر از چند گاهی، عدم مشروعیت فراگیر حکومت جدید به خشونت‌ها در سال‌های اخیر انجامیده است.

یکی از موانع مهم بر سر راه تثبیت حکومت در لیبی همانا نبود سازوکارهای نهادی قوی نظارتی و توسعه‌یافته است (Vandewalle, 2011: 2). وجود اقتصاد رانتی و مدیریت عمدتاً قبیله‌ای به‌ارث مانده از گذشته، مانع از تثبیت نهادی در عصر جدید شده است. البته لیبی نسبت به دیگر کشورها از جمله مصر به دلیل جمعیت کم و برخورداری از منابع و درآمدهای نفتی فزاینده و نزدیکی به اروپا برای توسعه روابط

تجاری از مزیت برخوردار است.

۲-۴. چالش امنیت و خلع سلاح شبه‌نظامیان قبیله‌ای

یکی از ملزومات بسیار مهم برای دولت‌سازی و نیز توسعه در ابعاد گوناگون و دموکراسی‌سازی، ایجاد یک سامان سیاسی و ثبات و امنیت مشروع از طریق ایجاد و نهادینه‌سازی نهادهای امنیتی و انتظامی است. به تعبیر هانتینگتون، مهم‌ترین اولویت برای کشورهای جهان سوم در مسیر توسعه همانا ثبات یا برقراری سامان سیاسی مشروع و مستمر است و نبود آن باعث از هم گسیختگی شدید جامعه و تبدیل آن به جامعه سیاست‌زده یا پرورترین است (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۲۹).

در جامعه‌ای همچون لیبی، این نیاز به دلیل تعارض‌های شدید قبیله‌ای و طایفه‌ای و خشونت رشدیابنده در غیاب دولت قوی در عصر پساقذافی بسیار ضروری است. جامعه لیبی کنونی تبدیل به یک جامعه پرورترین با ویژگی برجسته دخالت شبه‌نظامیان وابسته به قبایل در سیاست و گسترش خشونت به تبع آن است. پس از سقوط حکومت قذافی به دلیل عدم مشروعیت حکومت‌های استانی، تأمین امنیت به‌عهدده شبه‌نظامیان قرار گرفت و حکومت مرکزی فاقد اقبال ملی بود. تلاش‌های حکومت مرکزی برای کنترل شبه‌نظامیان عمدتاً موفق نبوده‌اند. بنابراین چالش امنیتی، شدیدترین چالش و امنیت به‌عنوان فوری‌ترین نیاز جامعه لیبی پساقذافی است. در نبود سازوکارهای کنترلی، تنش‌های قومی سرکوب‌شده در دوره قذافی دوباره شعله‌ور شدند یا گروه‌های سلفی در شرق لیبی از این فرصت برای کنترل خود بر شرق لیبی استفاده کردند. شورای عالی امنیت ملی که توسط شورای انتقالی شکل گرفته بود چندان نتوانسته است در کنترل شبه‌نظامیان قبیله‌ای و محلی موفق باشد (Chivvis, 2013: 2-4).

بر این اساس یکی دیگر از الزامات قابل توجه برای دولت جدید، بازسازی دستگاه‌ها و بخش‌های امنیتی با مشارکت اعضای داوطلب همه قبایل در ارتش و نیروهای امنیتی ملی و خلع سلاح شبه‌نظامیان و مقابله با تنش‌های محلی میان قبایل و گروه‌های قومی است. از سوی دیگر آغاز این اختلافات قومی و قبیله‌ای در مرزهای جنوبی، می‌تواند در آینده نزدیک روابط خارجی دولت لیبی را با

همسایگان جنوبی مانند چاد و سودان متأثر سازد و حتی روابط لیبی را با همسایگان مذکور با تنش همراه کند.

در راستای نیل به ثبات داخلی در برابر تهدیدات شبه‌نظامیان بنیادگرا و قبیله‌ای، دولت جدید لیبی باید دارای حداقل چارچوب امنیتی متمرکز در طرابلس به‌گونه‌ای باشد که در عین حفظ ساختار مشارکت‌طلبانه دستگاه حاکمیت از طریق بازگذاشتن درهای گفتگو و مذاکره، توان مقابله با شورشیان را نیز داشته باشد و تهدیدات امنیتی در داخل کشور را به کمترین میزان ممکن برساند (Crisis Group, 2012: 36). البته توجه به این مسئله ضروری است که با توجه به تمرکزگرایی شدید در رژیم قذافی، در حال حاضر بسیاری از نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب و اقوام و قبایل موجود در سایر مناطق لیبی، سیستم سیاسی غیرمتمرکز را ترجیح می‌دهند؛ این سیستم علاوه بر جلوگیری از تمرکزگرایی سیاسی دولت در لیبی می‌تواند زمینه مناسبی برای سازگار کردن منافع گروه‌های سیاسی مختلف را فراهم کند و چارچوب مشارکتی مناسب و متعادلی را برای ایفای نقش بازیگران محلی و رهبران قبایل که خود را دارای سهم قابل توجهی در انقلاب سال ۲۰۱۱ می‌دانند، فراهم آورد (Ranj, 2012: 36).

۳-۴. چالش از ناحیه اسلام‌گرایان تندرو

یکی دیگر از چالش‌های دولت‌سازی و صلح و عامل بی‌ثباتی در عصر پساقذافی، مخالفت‌ها و کارشکنی‌های اسلام‌گرایان سلفی تندرو با حکومت جدید بر مبنای سازه یا هویت مذهبی و عقیدتی با قرائت عمدتاً رادیکال است. اسلام‌گرایان در انتخابات سال ۲۰۱۲، ۲۱ درصد آرا را به‌دست آوردند. آنها از همان ابتدا با ترکیب علایق مذهبی، سیاسی و قبیله‌ای از خشونت علیه حکومت پساقذافی استفاده کرده‌اند که می‌توان از انصارالشریعه و گروه مبارزان اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین سازمان‌هایشان یاد کرد. هسته مرکزی و عامل اصلی مخالفت‌های اسلام‌گرایان با مشروعیت دولت جدید در لیبی مربوط به دخالت نظامی ناتو و همکاری غرب با آن و شورای انتقالی در جریان سرنگونی حکومت قذافی است. این مداخلات سوءظن اسلام‌گرایان را نسبت به استقلال واقعی دولت جدید از جانب قبایل

مخالف دولت و بنیادگرایان مسلمان افزایش داده است. این مداخلات باعث شکاف در ساختار اجتماعی این کشور حول دو گروه متضاد یعنی غرب‌گرایان در مقابل ضدغرب‌گرایان شامل عمدتاً گروه‌های سلفی و بنیادگرا شد. در همین مورد شایان ذکر است که در فرایند تدوین نهایی این مقاله خبر ربوده شدن نخست‌وزیر لیبی از سوی گروه‌های اسلامی وابسته به القاعده پخش شد، اما پس از مدتی آزاد شد.

با این حال باید گفت هرچند احتمال قطبی شدن جامعه لیبی میان بنیادگرایان اسلامی و گروه‌های ضدبنیادگرا در لیبی به نسبت دیگر کشورهای اسلامی در خاورمیانه بسیار ضعیف‌تر و با احتمال کمتری همراه است، اما این موضوع به معنای عدم وجود تهدیدات امنیتی از جانب مسلمانان سلفی و بنیادگرایان در این کشور نیست. بروز سلسله حملات تروریستی و بمب‌گذاری‌های گروه‌های سلفی در بنغازی در نزدیکی ساختمان‌های دولتی از جمله ساختمان وزارت امور خارجه این کشور و همچنین بزرگ‌ترین حمله علیه منافع امریکا پس از یازده سپتامبر در کنسولگری امریکا در بنغازی در سال ۲۰۱۲ با تلفات سنگین و کشته شدن چهار دیپلمات امریکایی، همگی حاکی از تهدیدات و چالش‌های امنیتی بزرگ از جانب بنیادگرایانی است که ثبات و موقعیت دولت را در لیبی هدف قرار داده‌اند (Chivvis, 2012: 9-11).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، سعی شد سقوط حکومت قذافی و انقلاب مردم لیبی از منظر متفاوت با تحلیل‌های عمدتاً ژورنالیستی، و با تأکید بر نقش کنشگران قبیله‌ای، طایفه‌ای، نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی قبایل و طوایف عمدتاً شرقی و خارج از قدرت سیاسی عصر قذافی و تعارضات جغرافیایی منطقه‌ای شرق و تا حدی جنوب با غرب تحلیل شود. همین‌طور، تفاوت‌های بنیادین انقلاب مردم لیبی با انقلاب‌های مردم مصر و تونس بیان شد و تصریح شد که در انقلاب لیبی نقش عوامل و کنشگران مدنی و اسلام‌گرا به قوت و اندازه دو انقلاب دیگر نبود زیرا بستر اجتماعی و سطح تحولات و نوسازی و کمیت و کیفیت نهادهای مدنی لیبی به هیچ‌وجه در حد و اندازه دو جامعه مصر و تونس نیست.

اما تحولات پساانقلابی لیبی مانند دو کشور مصر و تونس نشان داد که گرچه وقوع این انقلاب‌ها بارقه‌های امید برای مردم‌سالاری در این منطقه را ایجاد کرد، اما تحولات مصر و سقوط مرسی و کشمکش شدید اسلام‌گرایان و سکولارها، همین تعارض‌ها در تونس و تضعیف شدید جریان حاکم وابسته به اسلام‌گرایان النهضه و نیز تنش‌های عمده بین کنشگران و جریانات قبیله‌ای و نیز اسلام‌گرایان با حکومت جدید نشان از آن دارند که هنوز زود است که به دموکراسی در این کشورها امیدوار باشیم. وجود و استمرار تنش‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای و تشدید این تنش‌ها با نقش‌آفرینی اسلام‌گرایان سلفی در لیبی از مهم‌ترین چالش‌ها و موانع مهم در مسیر فرایند دولت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و مدنی و دموکراسی هستند که مورد بحث و تحلیل قرار گرفتند.

اما نکته شایان ذکر آن است که چرا در انتخابات انجام‌شده در حکومت جدید، سکولارها بخش عمده‌ای از آراء را کسب کردند نه اسلام‌گرایان؟ در نخستین انتخابات مجلس لیبی، نیروهای سکولار شامل حزب ائتلافی اتحاد نیروهای ملی و سایر احزاب کوچک‌تر در مجموع ۷۹ درصد از آراء را به دست آوردند و در مقابل، اسلام‌گرایان ۲۱ درصد از آراء را کسب کردند. مهم‌ترین دلایل در این مورد عبارتند از: ۱) اسلام‌گرایان لیبی به‌هیچ‌وجه از پایگاه حمایتی و نفوذ سازمانی و معنوی و شمولیت پشتیبانی طبقاتی و قشری فراگیر همانند هم‌تایان مصری و تونس‌ی خود و سابقه طولانی مبارزاتی آنها برخوردار نبودند؛ ۲) مشی بسیار افراطی اسلام‌گرایان لیبی مانع اقبال عمومی به آنها در انتخابات شد؛ ۳) اعلام حمایت گسترده احزاب سکولار در جهت حفظ حقوق اقلیت‌ها و مشارکت برابر همه اقوام نیز بر اقبال انتخاباتی به سکولارها مؤثر بود.*

یادداشت‌ها

۱. برخی از شعارهای انقلابیون عبارت بودند از: الشعب یرید إسقاط النظام، (مردم خواستار سقوط نظام هستند)، آزادی، عدالت و دموکراسی؛ شعار اعلامی شورای انتقالی لیبی بود.



منابع

الف - فارسی

سردارنیا، خلیل‌اله. ۱۳۸۹. «چالش‌های سیاسی و اقتصادی آزادسازی در خاورمیانه عربی (از دهه ۱۹۹۰ به بعد)»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۲، سال هفدهم.
هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۳. *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.

ب - انگلیسی

Ahmida, Ali Abdullatif. 2005. **Forgotten Voices: Power And Agency In Colonial And Postcolonial Libya**, New York, Taylor & Francis Group Press.

Anderson, Lisa. 1986. "Religion and State in Libya: The Politics of Identity", **Annals of the American Academy of Political and Social Science**, Vol. 483.

Bertelsmann Stiftung's Transformation Index (Bti), Libya Country Report. 2012.

Chivvis, Christopher S. 2012. "Libya's Post-Qaddafi TransitionThe Nation-Building Challenge", Rand Corporation, available on: www. rand. Org.

World Bank. 2006. **Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya: Country Economic Report**.

ErcanYilmaz, Muzaffer. 2012. "Peace Building in Libeya", **International Journal of World Peace**, Vol. XXIX, No. 1.

Ghait Abul-Ahad. February 28, 2011. "Libya's Berbers Join the Revolution in Fight to Reclaim Ancient Identity", **The Guardian**.

Group Middle East/North Africa Report. 2012. "Libeya's Enduring Conflicts", No. 130.

Hauett, Don. 2004. **Petroleum Geology of Libya**, Elsevier Press.

Hüsken, Thomas. 2012. **Tribal Political Culture and The Revolution In The**



- Cyrenaica Of Libya**, University Of Bayreuth Germany, Paper Presented At: "Libya From Revolution To a State Building: Challenges Of The Transitional Period", Conference.
- Ibrahim, Amira. 2009. **Libya: A Critical Review of Tripoli's Sub-Saharan African Policies**, Situation Report, Instittue for Security Studies.
- Lacher, Wolfram. 2012. "Regional Repercussions of Revolution and Civil War in Libya", **Protest, revolt and regime change in the arab world** (swp research paper), berlin.
- Lacher, Wolfram. 2011. "Families, Tribes And Cities in the Libyan Revolution", **Journal Of Middle East Policy**, Vol. Xviii, No. 4, pp. 140-154.
- Lacher, Wolfram. 2012. "The Libyan Revolution and the Rise of Local Centers", www. lemed.org.
- Libyan Tribe Threatens to Cut Off Oil Exports Soon, Reuters, February 20, 2011.
- Liu, Ted. 2013. "Transition Challenges in the Arab World", www.fride.org.
- Mokhefi, Mansouria. 2011. "Gaddafi's Regime in Relation to the Libyan Tribes", **Al Jazeera Centre for Studies**, available on: www.aljazeera.net/studies.
- Paoletti, Emanuele & College, Somerville. 2011. "Libya: Roots of a Civil Conflict", **Journal of Mediterranean Politics**, Vol. 16, No. 2, pp. 313-319.
- Ranj, Alaaldin. 2012. "After the Arab Spring: Power Shift in the Middle East?: Libya: defining its future", Available in: LSE Research Online, This Version available at: <http://eprints.lse.ac.uk/43463>.
- Rozsa, Erzsebet N. & Tuske, Laszszlo. 2011. "Libya: The Other Way or Are Really The Tribes Ruling Agenda?", **Series Of The Hungarian Institute of International Affairs**, Hungarian Institute Of International Affairs Press.
- Stepak, Amir. 2011. **From Domestic Crisis To International Change: The Case of Libyan Revisionism**, The George Washington University, Prepared for The Annual Conference of The International Studies Association.
- Tempelhof, Susanne T. & M. Omar. 2012. **Stakeholders of Libya's February 17 Revolution: Special Report**, Washington Dc, United States Institute of Peace.
- The African Development Bank: **The Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya**, 2010.
- Thompson, Todd M. 2009. "Covert Operations: British Views Of Islam and Anglo-

Sanusi Relations In North Africa: 1940-45", **The Journal of Imperial And Commonwealth History**, Vol. 37, No. 2, pp. 293-323.

Vandewalle, Diederik. 2011. "Libeya, Postwar Challenges", **Report of AFDP9 African Development Bank**, September.

Varoudakis, Aristomene. 2006. "Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya Country Economic Report", **Document of the World Bank: Social and Economic Development Group Middle East and North Africa Region**, Report No. 30295-LY.

